

دردهای قطع نخاع در ۲۵ سالگی پیرم کرد

داستان تلخ زندگی زن وشوهری که ۱۱ ماه بعد از عقدشان در جاده تصادف سنگینی کردند و حالا آرزوی زیارت امام رضا(ع) را دارند

مجید حسین زاده | روزنامه نگار

پرونده

در روزهای دهه کرامت، که شوق زیادی در دل مردم گوشه گوشه کشور مان برای زیارت امام رثوف وجود داشت و تصاویر بر نامه های این دهه پر پر کت در فضای مجازی منتشر می شد ؛ توجه ما به کامنتی که در زیر یکی از این پست ها قرار گرفته بود، جلب شد. یک کاربر در واکنش به تصویر حضور پرچم متبرک ر ضوی بین مردم، نوشته بود: «کاش می شد که پیش من میاور دن پرچم حضرت (ع) رو. خانمی ۲۴ ساله هستم که چهار ماه پیش تصادف کردم و دچار ضایعه نخاعی شدم. از کمر به پایین حس و حرکتی ندارم. تازه یازده ماه از ازدواج مون نگذشته بود، من و همسرم دانشجوییم که تصادف کردیم و همسرم هم مهره های کمرش پیچ و پلاتین شده. استان سیستان و بلوچستان، زاهدان هستم». در پرونده امرو ز زندگی سلام، تصمیم گرفتیم که داستان زن وشوهری را بخوانیم که در ۲۵ سالگی، فقط یک آرزو دارند و آن هم این که بتوانند دوباره روی پای شان راه بروند تا به زیارت امام رضا(ع) مشرف شوند و مرهمی باشند بر درد سنگین بیمار ان ضایعه نخاعی با ایجاد یک مرکز خیریه درمانی. در ادامه گفت وگویی ما را می خوانید با خانم «فاطمه میری».

من و شوهرم دانشجوی ارشد علوم پزشکی شیراز بودیم

از خانم «میری» به عنوان سوال اول، درباره این که متولد چه سال و چه شهری هستند، می پرسم که می گوید: «من متولد ۱۳ خرداد ۷۶ هستم و تازه چند روز است که ۲۵ ساله شدم. من و همسرم، هر دو دانشجوی ارشد دانشگاه علوم پزشکی شیراز بودیم که یک تصادف تلخ، شرایط زندگی مان را از این رو به آن رو کرد. یکی از دلایل غیر قابل تحمل بودن این ماجرا برای من این است که هیچ چیزی از روز حادثه یادم نیست، هیچ خاطره ای ندارم، یکهو بیدار شدم و دیدم که روی تخت بیمارستان هستم و دیگر توان و امکان راه رفتن نخواهم داشت».



زمان تصادف من خواب بودم

خانم «میری» از روز حادثه می گوید: «کلاس های دانشگاه ما در چند سال اخیر به خاطر مصوبه ستاد کرونا، مجازی بود اما برای امتحانات اعلام شد که باید حضوری به دانشگاه برویم و سر جلسه حاضر شویم. بنا بر این من و شوهرم با خودروی شخصی از زاهدان به شیراز رفتیم. بعد از آخرین امتحان، تصمیم گرفتیم که به شهرمان برگردیم و در مسیر برگشت، آخرین چیزی که من یادم هست، این بود که در یک امامزاده بین راهی برای استراحت نگه داشتیم. قرار شد چند ساعتی از شب را با شوهرم در خودرو بخوابیم و سپس، ابتدای صبح به مسیر ادامه دهیم. بعد از آن، زمانی که من چشم باز کردم، روی تخت بیمارستان بودم یعنی از آن شب، هیچ چیز دیگری یاد نمی آید. حالا شوهرم می گوید که من تورا قبل از راه افتادن بیدار کردم اما من آن قدر خسته بودم که احتمالا متوجه نشدم و همچنان خواب بودم».

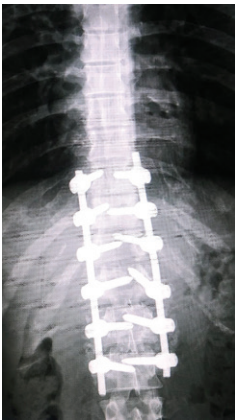
خودرو از سمتی که من نشسته بودم، واژگون شد

«من جلونشسته بودم، کنار شوهرم. ظاهر اشوهرم ساعت ۵ صبح به سمت زاهدان حرکت می کند و در میانه های مسیر ابتدا با بلو که های سیمانی وسط بولوار برخورد می کند و سپس خودرو از سستی که من نشسته بودم، واژگون می شود بنابراین بیشترین آسیب جسمی به من وارد می شود. شوهرم آن موقع صبح، دید کمی هم داشته و همین عامل باعث این تصادف شده است. حالا هم من دچار ضایعه نخاعی شدم و هم مهره های کمر شوهرم، آسیب جدی دیده است».



این حجم از درد باتوان بدنی ام همخوانی ندارد

«دردهای قطع نخاع شدن در ۲۵ سالگی پیرم کرد»، خانم «میری» با این مقدمه ادامه می دهد: «این حجم از دردی که من این روزها تجربه می کنم یا سنی که دارم، همخوانی ندارد و خیلی زیاد است. من اصلا آمادگی چنین اتفاقی را نداشتم و هم از لحاظ جسمی و هم از لحاظ روحی، شوکه شده ام. من آدمی بودم که حتی یک لحظه روی زمین نمی نشستم، خیلی پر جنب و جوش بودم. این روزها دردی را تحمل می کنم که هنوز باورم نمی شود. در یک گروه جهادی در علوم پزشکی، مسئولش بودم. می خواهم بگویم که من فقط به فکر خودم نبودم. در همین سال های کمی که از زندگی و جوانی ام گذشته، در حد توانم برای کمک به همونعالم تلاش کردم و همه نیتم این بود که بتوانم گره ای از کار کسی باز کنم. راستش را بخواهید من درآمدی نداشتم اما کارهایی را که از دستم بر می آمد با جان و دل برای هموطنانم انجام می دادم».



۵ ماه است که روی تخت هستم

از خانم «میری» می پرسم که این روزها چه می کنید؟ شرایط زندگی تان بهتر شده یا نه؟ روند درمان تان چطور پیش می رود؟ اومی گوید: «من و همسرم، هر دو متولد زاهدان هستیم. از ۱۲ بهمن که تصادف اتفاق افتاد، در یکی از بیمارستان های استان فارس بستری شدم، به مدت ۲ ماه زیر نظر پزشک در همان جا بودم و چندین عمل جراحی سخت انجام دادم. بعد از آن که حال کمی بهتر شد، با آمبولانس به زاهدان منتقل شدم. الان هیچ حرکت، فعالیت و کاری نمی توانم انجام بدهم. ۵ ماه است که روی تخت هستم و توان انجام هیچ کاری را ندارم. شوهرم این روزها، خودش هم بیمار است، در دارد اما باید حواشش به من هم باشد».

درآمد من و شوهرم از همان خودروی مان بود

از خانم میری می خواهم که درباره شرایط اقتصادی و کسب درآمدشان هم در این روزها برای مان بگوید که این طور توضیح می دهد: «من و همسرم هر دو دانشجوی هستیم و امید داشتیم که با پایان تحصیل در دوره ارشد، مشغول به کار شویم و سپس برویم سر خانه و زندگی خودمان. تا قبل از تصادف هم تنها محل درآمدمان همان خودرویی بود که با آن تصادف کردیم. تازه داشت در سمان تمام می شد و بر نامه های زیادی برای آینده مان داشتیم که همه اش تبدیل به رویاهای تخیلی شد که شاید هیچ گاه به آن ها نرسیم. ۱۷ اسفند ۹۹ ازدواج کردیم و هنوز یک سال نشده بود که این اتفاق برای من و شوهرم افتاد. الان هم من نیاز به کار درمانی ضایعات نخاعی و فیزیوتراپی دارم که شرایط اش را ندارم».

کمک به کودکان بی سرپرست، لطف حضرت(ع) به من بود

«یک لطفی هم حضرت (ع) به من داشتند که هیچ وقت فراموش نمی کنم». خانم «میری» ادامه می دهد: «شب شهادت حضرت در سال ۹۶، توفیق پیدا کردم تا به حرم مشرف شوم. در ورودی حرم، یک میز برای دیدم که تبلیغ طرحی به نام محسنین را انجام می داد. طرح برای کمک ماهانه به کودکان بی سرپرست و بی سرپرست بود. برای من توضیح دادند که با مبالغ بسیار کم می توانید در این امر خیر مشارکت کنید. من در شب شهادت امام مهربانی ها، این توفیق را داشتم که یک فرزند بی سرپرست را به سرپرستی قبول کنم و هنوز هر چند هیچ درآمدی ندارم، اما اگر پولی از جایی به من برسد، خانواده ام به من پولی بدهند یا ... اول پول این بچه را می ریزم و این را لطف حضرت (ع) به خودم می دانم».

آرزویم خدمت کردن به بیمار ان قطع نخاعی است

از اومی خواهم که از بر نامه ها و آرزوهایش برای آینده بگوید که بغض برای ثانیه هایی راه گلیوش را می بندد. سپس می گوید: «من فقط یک درخواست از ثامن الحجج (ع) دارم. همان طور که بارها و بارها ایشان لطف کردند و بیمارانی را شفا دادند، عمیقاً از ته دلم می خواهم که بتوانم دوباره سرپا شوم تا بتوانم راه بروم. البته می دانم که ممکن است خیلی ها شبیه به من باشند، اصلاً شاید بیماری سخت تر و صعب العلاجی داشته باشند اما خیلی سخت است که یک آدم شب بخواهد و صبح بیدار شود و هزار تا ای کاش در ذهنش بیاید. من هیچ دخل و تصرفی در این اتفاق نداشتم و همین، تحمل ماجرا را برای من سخت تر می کند. حالا هم تصمیم دارم هر وقت شرایطم کمی بهتر شد، یک مجوز برای موسسه خیریه درمانی برای بیمار ان ضایعه نخاعی در محروم ترین خطه کشور بگیرم و اسم آن را هم به عشق امام رضا(ع)، رثوف بگذارم. بانی موسسه یا خیریه ای برای بیمار ان ضایعه نخاعی بشوم که هیچ کسی پیگیر درمان شان نیست و آرزویم خدمت کردن به بیمار ان قطع نخاعی است. این شب ها قبل از خواب، به خداوند می گویم که اجازه بده تا من بتوانم راه بروم تا پیگیر درمان بیمار ان قطع نخاعی شوم و اگر تا الان کوتاهی در باره این قشر کردم، بی توجه یا کم توجه بودم، متوجه دردهای جسمی شان نبودم، مسیر دیگری را در پیش بگیرم».

ZENDEGI - SALAM

ضمیمه روزنامه خراسان

پنجشنبه ۹ تیر ۱۴۰۱
۳۰ ذی القعدة ۱۴۴۲ • ۲۰ ژوئن ۲۰۲۲
شماره ۲۰۹۷۴

۲۱۹۴



هفت
پرونده

۱۰ دقیقه بین ۲ نماز

برای احیای زبان فارسی

گفت وگوبا حجت الاسلام موسوی که ویدئوی سخنرانی اش در مسجد و دعوت مؤمنان به حفظ زبان فارسی در شبکه های اجتماعی پربازدید شد

مجیدی | روزنامه نگار

حجت الاسلام سیدهادی موسوی، امام جماعت مسجد امام حسین(ع) تهران در بخشی از ویدئویی که در شبکه های اجتماعی پربازدید شده، می گوید: «زبان فارسی ما بسیار غنی است و بسیار تاریخ روشن و زیبایی دارد. ادیب های بسیار فهیم، متون بسیار زیبا و غنی، دیوان حافظ، شعرهای ارزشمند سعدی، خیام و ... بنا بر این وظیفه ما این است که این ها را پاسبانی کنیم، حفظ کنیم و ...». محمدرضا زائری، فعال فرهنگی در پیچ شخصی اش در همین باره نوشت: «هزار درود و آفرین بر جناب حجت الاسلام موسوی، امام جماعت محترم مسجد امام حسین شهید (ع) (مجیدی شمالی تهران، میدان ملت) که در محراب مسجد و بین دو نماز، مؤمنان را به حفظ زبان فارسی دعوت می کنند و برای مردم از حافظ و سعدی و خیام حرف می زنند ...». به همین بهانه و در مینی پرونده امرو ز زندگی سلام، با حجت الاسلام موسوی درباره این دغدغه اش گفت وگویی داریم.

۸ سال است در این مسجد بر نامه فرهنگی داریم

حجت الاسلام موسوی درباره فعالیت هایش در این مسجد می گوید: «من هشت سال است که امام جماعت مسجد امام حسین شهید(ع) در مجیدیه شمالی تهران هستم. ما به باری خدا در این مسجد علاوه بر فریضه نماز، یک سری بر نامه های فرهنگی، تفریحی و ورزشی هم داریم که باعث شده تا حضور کودکان، نوجوانان و جوانان در این مسجد بیشتر به چشم بیاید. در اعیاد، علاوه بر جشن، مسابقات داریم و جوایزی هم تقدیم می کنیم. برای والدین هم بر نامه هایی تدارک دیده ام تا نظر خودشان و فرزند ان شان را به مسجد جلب کنیم».

هدفم احیای زبان فارسی در نسل جدید است

از او درباره دلیل این که تصمیم گرفته در باره اهمیت توجه به ادبیات فارسی صحبت کند، می پرسم که می گوید: «ویدئویی که در شبکه های اجتماعی باز نشر شد و حجت الاسلام زائری هم آن را به صورت پست در پیچ شان گذاشتند، ۴۵ ثانیه است اما صحبت های من در این باره، تقریباً ۸ یا ۷ دقیقه بود. یکی از ابزارهایی که خود قرآن شریف هم برای ارائه آموزه های دینی به آن اشاره کرده، استفاده از قصه و مثل است و این چیزی است که ما در زبان فارسی از این لحاظ بسیار غنی هستیم. بسیاری از ادیب ها و شعرای معروف به خصوص آن هایی که صیغه دینی دارند، از آن ها استفاده کردند مثل جناب سعدی، حافظ، مولانا و ...». بنا بر این من لازم دیدم وقتی چنین ادبیات غنی داریم، علما از آن استفاده می کنند، در حد توانم آن را ترویج کنم به خصوص برای کودکان و نوجوانان تا زبان فارسی در بین نسل جدید، احیا شود. حفظ زبان فارسی باید دغدغه همه ما بود».

استقبال از مسابقه گلستان خوانی زاد شود

«یکی از اهداف دشمن این است که ارتباط جوانان ما را با گذشته و فرهنگ غنی مان قطع کند، استفاده از زبان فارسی را کمرنگ یا حتی آن را از بین ببرد». این روحانی با این مقدمه ادامه می دهد: «خیلی از ضرب المثل هایی که قدیمی ها به کار می بردند، از جناب سعدی است و ما خبر نداریم. من دیدم که حیف است بچه های امروزی از این ظرفیت بی بهره بمانند بنابراین تصمیم گرفتم یک مسابقه گلستان خوانی در مسجد بگذاریم تا بچه ها به صورت گروهی، این حکایت ها را یاد بگیرند و برای نماز گزاران اجرا کنند. این مسابقه که استقبال از آن زیاد هم بود، چند مزیت داشت. هم فن بیان شان تقویت می شد، هم آموزه اخلاقی و دینی را غیر مستقیم یاد می گرفتند و هم بر مخاطب تاثیر بیشتری می گذاشت. مثلاً من اگر بخواهم درباره مردم آزاری صحبت کنم، هر چه آیه و روایت بخوانم، شاید بعضی ها تلنگر نخورند اما در همین بین، جناب سعدی یک بیت گفته که «گاوان و خران بار بردار / به ز آدمیان مردم آزار». وقتی بچه ها این را می خوانند، کسی ناراحت نمی شود، اصل حرف را می فهمد و تاثیرش هم بیشتر خواهد بود».

نگرانم فرهنگ مطالعه به کل فراموش شود

حجت الاسلام موسوی در پایان می گوید: «متأسفانه جای خالی مطالعه در زندگی ما خیلی احساس می شود. مثلاً در همین تهران، خیابان انقلاب یک زمانی، کتاب فروشی های زیادی بود اما الان همه آن ها کافه، فست فود و ... شدند. آن کتاب فروشی هایی هم که هست، شده محل فروش پایان نامه. من نگرانم که فرهنگ مطالعه به خصوص بین کودکان و نوجوانان فراموش شود. همه باید کاری کنیم تا فضای مجازی به کتاب گرم شود».